

انسان‌های به نظر هایدگر درباره تفکر به منزله کنش خواهد شد. اما قدامت بحث درباره این است که هایدگر فهم غالب درباره تفکر همچون کنش را که در بالا ذکر شد، تفکر نمی‌خواند.

تفکر همچون کنش باور آوردن، ایده داشتن، تصویر کردن، پیش‌پنداره (نظر) داشتن، تصور کردن، به نظر هایدگر، ریشه در عقیده به اصل نظریه باز‌نمایی دارد. این اصل در اندیشه متأخر یکی که صرفاً به موجود می‌اندیشد شکل گرفته است. اندیشه‌ای که موجود را به منزله اثرهای باز نموده شده می‌فهمد. به عقیده هایدگر، تفکر متأخر یکی از زمان افلاطون و ارسطو آغاز شده‌اند. هر متقدم تفاوت زمانی میان اولین متفکران یونانی با افلاطون و ارسطو نمی‌داند و تأکیدی بر امتیاز آنها از افلاطون و ارسطو نداشت. اما در دوره متأخر، متوجه فاصله زیاد میان اندیشه آنها با افلاطون و ارسطو شد و در نظریه آثار اولین متفکران یونانی، از جی عظیم یافتند. هایدگر متأخر، تفکر افلاطون و ارسطو را گرفتار متفکران یک مرفعی کرده و مهم‌ترین گواه آن را فهم و برداشت نادرست آنها از Physis اعلام کرد. این فهم Physis در برداشت از سایر مفاهیم مؤثر بود و نظریات تازه‌ای را موجب شد تا جایی که به قول هایدگر، تاریخ متأخر یک را رقم زد.

به تأویل هایدگر، Physis در یونانی صرفاً معنای «هستی» می‌داد و ریشه آن Phyein به معنای «پدید آمدن» و «رشد یافتن» بود. این واژه در زبان هراتیکیتوس و پارمنیدس و آناکسیماندروس بسیار به کار رفته است. از نظر اولین متفکران یونانی Physis در برداشت خاصی موجودات بوده امری که بر پایه خودش ظاهر می‌شود. (۶) آنها با این واژه امری فراتر از موجودات و طبیعت را مراد می‌کردند. Physis تجربه اصیل یونانیان را نشان می‌داد که آن را صرفاً از طریق فرارشدن‌های طبیعی کشف نکرده بودند. درست برعکس، آنها در پرتو آن تجربه اصیل به موجودات می‌نگریستند و می‌اندیشیدند و تمام معنای، مفاهیم و نظریه‌هایشان را در پرتو هستی می‌دیدند. از جمله برداشتی که از تفکر «داشتن» در ساحت هستی شکل گرفته از نظر آنها میان هستی و تفکر ارتباط نزدیکی وجود داشته چون به یکی از آنها می‌اندیشیدند یا دیگری رویرو می‌شدند. مثلاً پارمنیدس در شعر فلسفی‌اش گفته بود که تفکر (noein) و هستی (einai) یکی هستند (to auto)، و مقصود او این بود که چون می‌اندیشیم، از هستی باخبر می‌شویم. آنها تفکر را به عقل (ratio) و متفکر را به حیوان عقل‌نسل نمی‌دانند. Logos واژه‌ای بود که به هستی، تفکر، و زبان اشاره داشت. تقرب اولین متفکران یونانی به هستی، آنها را از برداشت‌های نادرستی که در طول تاریخ متأخر یک در مورد مفهوم تفکر به وجود آمده است دور نگه داشته. آنها به اشتباهاتی که فلاسفه متأخر میسین در فهم حقیقت تفکر مرتکب شدند دچار نشدند.

اما از افلاطون و ارسطو به بعد، برداشت اولین متفکران یونانی از تفکر (logos) در پرتو تئوراتی که از معنای واژه Physis صورت گرفته، تحریف شده‌اند. هر نشان می‌دهد که در گذر از دنیای یونانی به جهان رومی و لاتین، این لفظ به Physica تبدیل شد که دیگر معنای «هستی» نداشت بلکه «شناخت طبیعت» داشته می‌شد. خود طبیعت هم با لفظ natura مورد اشاره قرار می‌گرفت در زبان لاتین و در تفکر متأخر یکی از Physica به عنوان راه‌های شناختن natura به معنای طبیعت به کار رفته. در واژه لاتین natura از هستی نامند این دیگر گویی در معنای Physis بسیار بنیادی بوده به این معنا که بر هر گویی معنایی واژه‌های دیگر یونانی تأثیر گذاشت. معنای، مفاهیم و



# آسیب تفکر چیست؟

روزگار وی که تفکر را با وجود تفکر

(۵) پیش نهاده‌ها (۶) (نظرات) و تصورات می‌فهمند تفکر، کنش است. کنش باور آوردن، ایده داشتن، تصویر کردن، پیش‌پنداره (نظر) داشتن، و تصور کردن، کنش‌هایی که نوع بشر را از همه موجودات دیگر متمایز می‌کند و مشخصه (فصل) او به عنوان حیوان عقل محسوب می‌شوند. زیرا به این معنای تنها انسان است که می‌تواند تفکر کند. این توانایی با سایر کنش‌های دیگر آدمی نظیر ادراک کردن، خواستن و کار کردن مرتبط است. (۷)

اما هایدگر تفکر را کنش، به معنایی که ذکر شد نمی‌داند، در آنجا که تفکر را کنش فلسفد می‌کند، فهم (تأویل) او از تفکر به مثابه کنش با برداشت رایج متفاوت است. از نظر هایدگر، خدا هنوز به گونه‌ای مبهم به حقیقت کنش نمی‌اندیشیم. ما کنش را نمی‌شناسیم مگر به عنوان تولید اثری (معمولی) که واقعیتش بر حسب سود آن از آن‌جایی می‌شود. (۸) در ادامه

که با تفکر درباره خود پرسش به دست می‌آید، وظیفه ما پرسشگری است و تفکر، پیش از هر چیز، در گرو پذیرش این وظیفه است. هایدگر در گفتگو با استاد ژاپنی و دوست قدیمی‌اش، تزوکل، اعلام کرد که نسبت به ایام جوانی‌اش فقط این نکته را بهتر آموخته که چگونه می‌توان پرسشگری (۹)

از این رو، هایدگر به شیوه‌ای خاص با پرسش از تفکر مواجه می‌شود. بنابراین، ترجیح می‌دهد که چنین پرسش را *Was heisst denken?* یعنی چه چیزی تفکر خوانده می‌شود؟ یا این توضیح، هایدگر چه چیزی را تفکر می‌خواند؟ اما قبل از آن لازم است بگوییم که او چه چیزی را تفکر نمی‌خواند؟ (۱۰) مردم از جمله فلاسفه و دانشمندان، غالباً تفکر را نه یک چیز، بلکه یک فرایند و یک کنش می‌دانند. از نظر آنها جایی که تفکر هست، افکار (اندیشه‌ها) هستند. آنها افکار را به معنای جاوید، ایده‌ها، تصاویر (ذهنی)

محمد لطیفی

«تفکر چیست؟» پیش از هر چیز روشن است که تفکر یک چیز نیست، به آن معنایی که مثلاً میز، درخت، گربه یک چیز هستند. این را تقریباً همه می‌دانند. بنابراین پاسخ این پرسش از پیش و به طور منفی داده می‌شود: تفکر یک چیز نیست. کوزم گل، پرونده، و چیزی از این دست نیست. به جای این شیوه طرح پرسش، که به قول هایدگر یونانی است، (۱) و تلاش برای پاسخ گفتن به آن، هایدگر سعی می‌کند که به جواب خود پرسش بیندیشد. او نتیجه می‌گیرد که درباره تفکر این گونه نپرسد زیرا ما را در معرض این خطر قرار می‌دهد که «تفکر» را یک چیز بگیریم. ما باید یاد بگیریم که چگونه درست پرسسیم و چگونه با یک پرسش مواجه شویم. این کار مستلزم شنیدن و گوش سپردن به خود پرسش است. (۲) ما با شکیبایی، پرسش را می‌شنویم تا گشایش حاصل شده گشایش

نظریه‌های جدیدی در پرتو این واژه‌های جدید شکل گرفتند. مثلاً به نظریه ایده افلاطون، در تبدیل Physis به طبیعت نیروی اصل نامیدند چیزها از بین رفتند اما «این قطعه در مورد ترجمه این واژه به لاتین به چشم نمی‌آید بلکه در حق تاملی ترجمه‌های زبان فلسفی یونان به زبان رومی صاف است این فرایند برگردان از یونانی به لاتین، تصادفی یا گویای بی‌توجهی نبود بلکه اولین مرحله بود در فرایند مسدود کردن و بیگانه ساختن حقیقت اصل فلسفه یونان» (۱۰) از مهم‌ترین موارد این تبدیل، دیگر گونی معنایی aletheia به theoean، energeia، contemplatio به veritas، actualitas است اما دیگر گونی معنایی logos به ratio را نباید فراموش کنیم. اولین فلاسفه متافیزیکی صرفاً دربارهٔ موجودات می‌پرسیدند و میان عقل خودشان که پرسش‌ها را مطرح می‌کرد و موجوداتی که در بارشان سؤال می‌شد تفاوت قائل شدند.

افلاطون با طرح نظریه ایده به ظهور نظریه بازتابی تفکر یاری رساند. افلاطون ایده را Physis نگاه داشت همین قائل شدن به این همایی ایده و هستی سبب شد که به بازتابی هستی در موجود یا در ذهن بیندیشد. در نتیجه آن logos نیز تبدیل شد به گزاره‌های دربارهٔ موجودات و انسان هم تبدیل شد به حیوانی که دارای عقل است (۱۱) این سرآغاز نگرشی است که به اصل نظریه بازتابی منجر شده است.

در دوران مدرن، پس پایتخت همین حرکت قدیمی متافیزیکی از aletheia، physis، logos مفاهیم سوژه و لیزه با فلسفه دکارت مسرور بودند. تفکری که صرفاً به موجود می‌اندیشید یعنی تفکر متافیزیکی اینک موجود را همچون لیزه‌ای می‌فهمد که در سوژه بازتابی می‌شود. سوژه همان حیوان عاقل است که لیزه را بازتابی می‌کند یونانیان به انسان به عنوان سوژه به معنای مدرن آن بیندیشید بودند. در روزگار مدرن، سوژه محور اصلی دانسته شد و به جای انسان عاقل به کار رفته «هی شناسم» دکارت ظهور سوژه کنونی بود. سوژه موجودی است مستقل و خود بنیاد که بدون امکات دادن به عقل (ratio) شکل نمی‌گرفته. سوژه شناسنده تبدیل به ملاک فهم دقیق لیزه‌ها شد. «هی شناسم» صرفاً نمی‌گوید که من می‌شناسم پس هستم، بلکه می‌گوید که من آن باز نمودی هستم که بازتابی کامل و اصلی و نهایی محسوب می‌شوم. در اینجا لیزه‌ها همچنان بازتابی می‌شوند و به صورت شناخته شده یا باز نمود مطرح می‌شوند و جنبه‌های مفهومی و شناختی می‌یابند. تفکر باز نمودی وجهی از سوژه کنونی است. تفکر باز نمودی اندیشه را صرفاً حضور موجودات عینی (لیزه‌ها) در ذهن می‌دکته حکم می‌دهد که هنگامی که دربارهٔ چیزی می‌اندیشیم، یا چیزی را احساس می‌کنیم، یک باز نمود است. ما نه خود خرخته بلکه چیزی را می‌بینیم که آن درخت را می‌نمایند. کهن که تفکر را صرفاً بازتابی لیزه‌ها بدینم نتیجه این است که ما خود را فقط سوژه‌ای دانا و شناسا می‌دانیم.

پس از دکارت، وظیفه فلاسفه چنین دانسته شد تا حکم‌های او را بهتر ثابت کنند. لایحه‌نویس به سوی سوژه دکارتی حرکت کرد. گفت نیز سوژه را به نحوی پذیرفته گرچه گلی به پیش برداشت و اعلام کرد که اینکه «من» موجودی هستم که چون می‌شناسم «من» هستم، لزوماً نتیجه‌ای قابل قبول نیست و نمی‌شود از «هی شناسم» به اینکه من یک شخص و یک حقیقت چارچگتی هستم، رسید (۱۲).

فلسفه از نظر هایدگر، حتی کلمات با این اشکال متوجه هستی‌شناسنده نشده بود. کلمات نیز من را یک Subjekt می‌دکته است. چرا کلمات

که ذهن را از دیدگاه منطقی، منزوی و جدا از جهان نمی‌دانند، در برابر این استدلال دکارتی که سوژه دانا و شناسا در برابر لیزه قرار می‌گیرد، سربلند است؟ (۱۳) جهان هگل نیز نهایتاً دکارتی باقی ماند. پدیدار شناسی هوسرل همچنان مؤمن به سوژه استعلایی باقی ماند. حتی نتیجه که برای خلاصی از آن کوشید نتوانست خود را از آن برهاند. سوژه دکارتی خود را در اثر انسان آنچه نمایان کرد. اگر انسان کاملاً به چهار چوب متافیزیکی تعلق دارد، اگر انسان همان سوژه مسلط بر تکنیک است، تصور از انسان، تصور از موجودی است که در دوران متافیزیکی می‌زیست و خصوصیت حیوانی «حیوان عاقل» را به اوج می‌رساند (۱۴).

سرور ما در چهار چوب همین تفکر متافیزیکی باز نمودی است که «تفکر» را می‌فهمیم. ما با چنین تفکری به خوبی آشنا هستیم و چه بسا حقیقت تفکر را در همین بازتابی بدینم هایدگر توضیح می‌دهد که سرور تقریباً همه فرایند تفکر را به منزله بازتابی (Vorstellung, vorstellen) یعنی به عنوان ایجاد ایده‌ها می‌فهمند. «کسی در میان ما هست که نماند ایجاد یک ایده چیست؟ زمانی که ایده چیزی را می‌سازیم - مثلاً ایده یک متن را اگر قبلاً لوگ باشم، یک اثر هنری را چنانچه مورخ هنری بدینم (یا اگر فرضی از سوختن و اگر شیطان باشم) - دارای ایده‌ای باز نمودی از آن لیزه‌ها هستیم. ما آن ایده‌ها را کجا داریم؟ آنها را در سر خود داریم. آنها را در آگاهی خود داریم. آنها را در روح خود داریم. ایده‌ها را درون خودمان داریم. ایده‌هایی که ایده‌های لیزه‌ها هستند» (۱۵). بنابراین، تفکر فرایندی است که به وسیله آن ما صورتی را تشکیل می‌دهیم که جنبه‌ای از واقعیتی را که ما در آن کنه‌ها می‌بینیم و حفظ می‌کنیم، تفکر، بنابر این دیدگاه توانایی تثبیت و نگه داشتن آن چیزی است که قرار است از طریق مفاهیم اندیشیده شود. بر این اساس، یادآوری نیز در چهار چوب تفکر باز نمودی تأویل می‌شود. زیرا همان طوری که می‌توانیم ایده‌هایی را ایجاد کنیم (یعنی بدینم، فانی‌م که آنها را احضار کنیم، آنها را مقابله کنیم و ایده‌ها را تصور کنیم به این ترتیب خاطر به عنوان نیروی بازخوانی ایده‌ها و به عنوان توانایی بشری برای به یاد آوردن و حفظ کردن صرفاً عبارات می‌شود. این توانایی برای دریافتن لیزه اندیشی‌های که در جریان زمان پراکنده شده است، به یادآوری تبدیل می‌شود. به نگه داشتن لیزه‌های تفکر در برابر جهان زمان، آنچه که دیگر اثر آن نمی‌شود می‌تواند باز: ساخته و باز اندیشیده شود. خلاصه تفکر به معنای ایجاد و تشکیل ایده‌هایی است که آنچه را که اندیشیده می‌شود، حاضر می‌کند. حال که چنین است طبیعتاً این نکته از اهمیت زیادی برخوردار است که ما ایده‌ها را به طور صحیحی بیانیم. به طوری که ایده مطلقاً بازتابی باشد (۱۶).

اما هایدگر، تفکر باز نمودی را که در تفکر متافیزیکی ریشه دارد، تفکر نمی‌خواند. نخستین متفکران یونانی یا توجه به ارتباطی که با هستی داشتند تمام مفاهیم و امور دیگر را به گونه‌ای خاص می‌دیدند. آنها «تفکر» را در پرتو این ارتباط می‌فهمیدند. و این فهم خود را در واژه logos به زبان می‌آوردند. logos به هستی، تفکر، و زبان اشاره داشت. آنها انسان را موجودی صرفاً شناسا و خود بنیاد نمی‌دیدند بلکه او را نیز در پرتو هستی می‌نگریستند. متفکر، از نظر آنها کسی بود که به هستی می‌اندیشید و از آن سخن می‌گفت. اما افلاطون که در تفکر متافیزیکی گرفتار آمده بود نه تنها نتوانست از بند آن رها شود بلکه با طرح مفهوم ایده راه را بر باقی‌ماندن هسته‌های درک درست از «تفکر» که از نخستین متفکران یونانی باقی

مانده بود، بست. اگر سطر هم که به ایده افلاطونی ایراد می‌گرفته خود نیز، به نظر هایدگر، در بند تفکر متافیزیکی باقی ماند. دکارت که در سنت متافیزیکی می‌اندیشید یا طرح «هی شناسم» و مفاهیم سوژه و لیزه به برداشت از تفکر به عنوان بازتابی یاری رساند اما هایدگر برداشت متافیزیکی، باز نمودی از تفکر را نپذیرفته بلکه آن را در پرتو هستی دید و تأویل کرد.

به نظر هایدگر، تفکر باز نمودی با بازتابی نیست. چنین تصویری از تفکر ما را به همان تصور متافیزیکی ایده افلاطونی بازمی‌گرداند. بحث از تفکر در چهار چوب متافیزیکی تا حد مسرو کار یافتن با سوژه تنزل می‌یابد. هایدگر قبول داشت که در سر متفکر، تصورات و ایده‌هایی وجود دارند که مانند لیزه‌ای هستند که ما از روی آنها از طریق آنها به جهان چیزها و امور واقع (لیزه‌ها) می‌اندیشیم. تفکر، تصویری مجموعه‌ای از تصوراتی نیست که بیانگر چیزی باشد. متفکر سوژه‌ای نیست که می‌کوشد تا لیزه را بشناسد و بر آن مسلط شود. متفکر را نباید سوژه به معنای ذهن دانا آگاه، و با ناسا دانست که سرچشمه خود هستند تمام معانی است. اشتباه است که متفکر را همانند سوژه دکارتی یا سوژه استعلایی هوسرل فرض کنیم. اگر بخواهیم چنین برداشتی داشته باشیم، مهم‌ترین ویژگی انقلابی کار هایدگر را که ضمیمه با مفهوم سوژه دکارتی است، نادیده خواهیم گرفت. «تفکر» صرفاً واژه‌ای نیست که چیزی تکراری را جایگزین سوژه کنونی-دکارتی، کلتی و هوسرلی کند. متفکر به نحو اصل به هستی می‌اندیشد. مخالفت هایدگر با مفهوم سوژه دکارتی یکی از مهم‌ترین دستاوردهای کار فکری اوست. خطای دکارت وقتی از «هی شناسم پس هستم» حرف می‌زد، تأکید بر شناختن یعنی cogito بود، و «من» را که موجودی اندیشنده به هستی هستم، مطرح نمی‌کرد. (۱۷) در مقابل نگرش دکارتی باید نشان داد که متفکر، سوژه نیست. تفکر مجموعه تصوراتی در ذهن متفکر نیستند که مطابق یا غیر مطابق با واقع باشند.

هایدگر، با استفاده از سوژه کنونی، ایده‌های بزرگ متافیزیکی را کنار گذاشت. تفکر متافیزیکی، تفکری است که به هستی نمی‌پردازد، میان هستی و موجودات تفاوتی قائل نمی‌شود، و فقط متوجه موجودات و چینی آنهاست. اصل نظریه بازتابی و بیانگری تفکر، در زبان متافیزیکی شکل گرفته است. زبان و بیان رایج که متافیزیکی است، مابعد تفکر حقیقی است. هایدگر از امکانی هستی‌شناسانه استفاده کرد تا بتواند حقیقت تفکر را به منزله گفت و گو و هم‌لایمی میان متفکر و موضوع تفکر یعنی هستی نمایان کند. تفکر، اندیشیدن در حالتی اصیل و غیر باز نمودی است. تفکر نوعی افتتاح و رسیدن به فضایی گشوده است. متفکر از سوژه کنونی فراتر می‌رود که می‌تواند به هستی بیندیشد. بنابراین، بحث هایدگر از تفکر را نباید تا حد «ذهن گرایی» یا «معرفت شناسی» تنزل داد. تفکر صرفاً محصول یا دستاورد سوژه نیست زیرا هستی منوط و وابسته به متفکر نیست. حتی «این واقعیت که پس از افلاطون، امر واقعی خود را در نور ایده نشان داد، واقعیتی نیست که افلاطون به آن شکل داده باشد. متفکر فقط به آن چیزی پاسخ می‌دهد که خود را به او نشان می‌دهد» (۱۸).

پیشتر بیان شد که هایدگر تفکر را کنش یا آوری، ایده داشتن، تصویر کردن، پیشنهاد (نظر) داشتن و تصور کردن نمی‌داند و ریشه چنین نگرشی را در عقیده به اصل نظریه بازتابی می‌داند. در اینجا که هایدگر تفکر را کنش فلسفانه می‌کند، فهم (تأویل) او از تفکر به مثابه کنش یا برداشت رایج متفاوت است. در

اینجا قسمتی از متن «خانه درباره انسان گرایی» ذکر می‌شود و دواوری به خود خواننده واگذار می‌شود. اما هنوز به گونه‌ای مصمم به ماهیت اصل کردن نمی‌اندیشیم. ما عمل کردن را

نمی‌شناسیم مگر به عنوان تولید آتری (معمولی) که واقعیش بر حسب فایده آن نوزیایی می‌شود. اما ماهیت عمل کردن، به انجام رساندن است. به انجام رساندن یعنی: گشودن چیزی در پرتو ماهیتی و دستیابی به این پرتو - Producere. پس فقط چیزی به راستی می‌تواند به انجام رسد که پیشاپیش هست. لیکن آنچه پیش از همه «هست» هستی است.

اندیشه، رابطه هستی با ماهیت انسان را به سرانجام می‌رساند. خود اندیشه این رابطه را نه تأسیس می‌کند و نه علت آن است. اندیشه فقط آن را به عنوان چیزی که هستی آن را به خود اندیشه سپرده است به هستی عرضه می‌کند. این تقدیم عبارت از این است که در اندیشه هستی به زبان می‌آید. زبان خلق هستی است. در ماوای آن انسان سکوت دارد. اندیشمندان و شاعران، نگاهبانان این ماوایند. نگاهبانان به سرانجام رسانیدن آتش‌بازی هستی است. زیرا با کلامشان این آتش‌بازی را به زبان می‌آورند و آن را در زبان نگاهداری می‌کنند. اندیشه در وهله اول تنها به این دلیل که اثری از آن حاصل می‌شود، به کار بسته می‌شود. در ردیف عمل قرار نمی‌گیرد. اندیشه در تقدیم کردنش عمل می‌کند. این عمل کردن احتمالاً ساده‌ترین و در عین حال بالاترین (عمل) است. زیرا به رابطه هستی با انسان مربوط می‌شود. (۱۹)

۱- M. Heidegger, What is Philosophy?, Trans. J. T. Wilde and W. Kluback, New Haven, 1968, pp. 29-35.  
 2- M. Heidegger, An Introduction to Metaphysics, trans. R. Manheim, New York, 1959, p. 5.  
 3- M. Heidegger, On the way to Language, trans. F. D. Hertz and J. Stambaugh, New York, 1971, P. 8.  
 4- J. G. Gray, "Introduction", in: M. Heidegger, What is Called Thinking?, Trans. F. D. Wietz and J. G. Gray, New York, 1968, p. X.  
 5- reflection.  
 6- proposition.  
 7- R. Mugerauer, Heidegger's Language and Thinking, London, 1988, pp. 66-67.  
 8- هایدگر، فلسفه درباره انسان گرایی، مدل کهنون، نورستان، مشهد، می‌گردد. از مترجمان است.  
 9- هایدگر، ج. که رشیدان نورستان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۱۰-۹.  
 10- ibid, pp. 10-11.  
 11- هایدگر، هایدگر و تاریخ هستی، تهران، ۱۳۸۱، ص ۹-۱۰.  
 12- M. Heidegger, The Question Concerning Technology and other essays, trans. with introd. W. Lavitt, New York, 1977, pp. 90.  
 13- M. Heidegger, Being and time, trans. J. Macquarrie and E. Robinson, Oxford, 1968, p. 248.  
 14- The Question Concerning Technology and other essays, pp. 77-91.  
 15- What is Called Thinking?, P. 39.  
 16- Heidegger's Language and Thinking, P. 67.  
 17- M. Heidegger, History of the Concept of Time: Prolegomena, trans. T. Kisiel, Indiana university press, 1985, p. 216.  
 18- The Question Concerning Technology and other essays, P. 18.  
 19- خانه درباره انسان گرایی، ص ۱۸۲.

۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰